

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

عاطل است فیه و بدینسان ازین که ان در شکلات و انقضات نفس الامر
 رتی و اعتباری داشته باشند که قطع نظر ازین که در تفسیر شما در باب توحید
 و تعصب چه بنویسید که موجب دروغ است تذلیل بشید المتکلمین از مولوی عبدالحی در
 قائل که در بیان بعد معنی نموده شد که لا یکنی مع دوی الهی برسان طاعتها شاد و ناضل
 الحق این ان مولوی حسین یکنی ان که در مدح و ثناءش حدیث مستفیض در بعضی از کلمات
 و کتب مبالغه را با بعضی الفاظ رسیده است فیما علی سماعت و قبول است ویر که ان
 بزرگوار در جواب اصحاب نقاد افعال که متعلق بالکرام است در توصیف او متعدي
 تذکره که کمال ضبط و ضبط و شایسته مرطوم فرموده اند این را اعلای مدافعی و فی الف
 اعتنا میکنند انشی عقیده بالا و در بیان حدیث که اقرت اهل بعثت و انصاف
 نسبت ان ب اشکات مریدانی حدیث است که بعضی اضافی و اقرار از اعتقاد ایشان
 محبت و دلدادگی را انفسهم و با کمال حور انصاف صاف باقیه بنشیند با باقیه
 صوریه او که ب اشکات مریدانی که بافته اند بحسب اصحاب و مع ظهور نقاد و کسان
 و شهود السید از اهل طاعت و وفای است بهتر باشد انصاف کنند که انقباض و
 شائش در هر مرتبه جزو بود که در تعصب و محبت و خدمت مجتهد متوفی در حق
 افعال را معتبره بود که حدیثی است انشید رسکوت مجتهد عدم لیاقتی علی است نزد
 حکیمان و شایسته کز بر سابق و لاحق رشید المتکلمین بران و شمان شایسته
 شده و لغز مقلد به یروی منافقین هم اهل انفسهم و انقباض ما شایسته بدلا اعدا
 باقیه انصاف علی است مجتهد که در بدو افاق متعلق خود را بان طعن کنند پس
 بر آنکه مستفی در کلام خود از ان سبب عقیده که کور و یاده کرده تا خود را در انفس
 و تفسیر و امانند و جواب و در تمام مذکور را جنباب صحیح بکار نماند که و اند
 و علامه تفسیرش انکه مرگاه و بعد مذرب را مایه انما مشربیه و در اول ان رشیع

[illegible]

[illegible]

شاهه صاحب شمع لون از مندا تا قریبه مجید می درشت باشد ششم آنکه شش بلبل
از انعام از مندا و ده ایاد این الی نمودن فی لغین و صفوا انبارانی گفت بسیار و بعد
این مانتها و ده مانتها و ده مانتها فی لغین و صفوا انبارانی گفت بسیار و بعد
فی درسم المذنب من المذنبین کفر و شقیق و بعد فی لغین و صفوا انبارانی گفت بسیار و بعد
اعتقدوه قین و درواستعدا لب اعداوت با شما انکم شیوا با شما فی و مد قال العداوت
و لا استواندین بر کون من اوان الله فیسو الله و الله علم و این حدیث درسته
معلوم شد که لغین مشایخ اعدای این با شما هم غیر در سیت و این را در معجب و دران
و ششم فی باب طهارت ایه عظیم السهم میشد و اگر نیک تا من را و همین یکو شش حدیث
سه الی شقیق کافی و فی لغین و صفوا انبارانی گفت بسیار و بعد فی لغین و صفوا انبارانی
عزیز و تقاب شقیق فی لغین و صفوا انبارانی گفت بسیار و بعد فی لغین و صفوا انبارانی
جری من رسل الله انه قال من صفت عن اخيه من اجل ابيته و من فی حق و ان
بلغ الله صوته الی جميع الملائکة الی اخره و در حدیث از ان زمان عالم عظیم
مرویت که حضرت امیر مومنان صاحب مودار استوار است با و در حدیث از ان زمان عالم عظیم
و فی حدیث فیه صلو و در لغین و صفوا انبارانی گفت بسیار و بعد فی لغین و صفوا انبارانی
التمنه و انما و در حدیث مذکوره مصحح فرمودند و اگر در حدیث از ان زمان عالم عظیم
الشیان من همیشه بهار صلیح من و در حدیث و فی لغین و صفوا انبارانی گفت بسیار و بعد
علیه باردی بعد و فقیه فی حدیث شقیق غم بارش فی بل لغین و صفوا انبارانی گفت بسیار و بعد
حدیث انما صافی فقه کما نور طاهر با نور الحق بود و در حدیث از ان زمان عالم عظیم
که بقیع مجلین فقیهین در اوج و در حدیث شقیق غم بارش فی بل لغین و صفوا انبارانی گفت بسیار و بعد
و طلق الله نور الله سنن فی و دیگر متکلمین و حدیث از ان زمان عالم عظیم
اما ان عاودن قاسطان کما علی الحق و اما علیه علیها رحمه الله یوم الفیض و بعد

اید ششم آنکه شیخ ابن بابویه در کتاب الفوائد فی تفسیر القرآن می یاری
 رسول الله انما شرعی فی السجده و بلا حین سبب و دعاکم و یسبحم فقال لا اله الا الله
 یرضی بنا و قال الله فی لی و لا یسجد ان و الله من بعد ان و قال الله فی
 فی تفسیریه الا لا یسجد الا فی تم السجده ان تمسک و قال و من سب و لی الله فقد سب الله
 و قال ابنی صفور من سبک یا علی فقد سبک و من سبک الله و ازینجا مثل آنکه
 مصنف الشهابی آن کثرت که توبه سبب شغلی می افتد و این و صافی هم است که از
 شیعیان آن طور از ارباب اشیه را با و داشته و در سیره و در کتب کوی شما در حق و شایان
 موجب بد کنی نشان از حق الهی و حق شما می است و لا اله الا الله بر تمسکین سبب
 و من صحیح اگر ام معتقد آنست که بوده کاشی درین دو اسباب با کسب انصاف توبه
 شده و بگویند که کاشی و کلا که این منزهات معتقدان نفس فسادات باشد
 بر توبه و کلام و حدیث امام صادق علیه السلام که بر نفس و کلامی استغفار و عمل و دلائل و آنچنین
 و دلائل می کنند که بگوید وافی به ادب و لا یسجد الا الله و لا یسجد الا الله و لا یسجد الا الله
 و کلام برای حفظ ناموس و احترام و ایاد و ابنا الله که یعنی سبب می دران اخبار سیره اند و
 با تکرار آن در زبانی لغت و آله ما عرض و هم می باشد که ای بر علم و اندیش و هم می گفت
 و می حدیث از و رت و ابی موسی بن جعفر حدیث سید المرسلین و آیات حکمت و ان
 معین رسیده باشد و هم از فضل مثل متبعین و حق و ان مثل مومنین و هم در ابای و مثل
 مذکور در حق تعالی و ابی المومنین و ابی عبد الله علیه السلام می رسیده باشد که ای شیخ شریف
 بر چه از حد و از غیر است شریفی بزرگ و افق گفته و از حد بود و لا اله الا الله که بر او
 و من الله انکم تومنون بالله و لا یسجد الا الله و لا یسجد الا الله و لا یسجد الا الله
 این است حال و دید نزد کانی از اهل لغت و مایه که در این را با حق تعالی و در این سبب
 اقلات الا و انات جابر یا بهتر میدانند و عینا و مذکور این ان این و ان الله

همی بدال با حق تعالی کرد و بنویسید و در هر روز از او دعا کنید و بگوید
همی بدال از او این که گفته است را بر من تمام کند و بعد از آن در باری خلاص
نموده کند اگر چه حق باشد و نه در این طریق قبول آید و اصل خلاص ثابت
شده و بعد از آنکه بنویسد که ای علیهم السلام در این وقت که از خداوند الهی شدیم و فرموده
پس صاف و در نظر ملک الهی که از او الهی است حق فرموده بود و از او که مستند است به حق
صیقلی است که هیچ این باب بود و در کتاب التوفیق و فی التوفیق و العبد و در کرده
در خلاص است ای هم قال صفتا سعد بن سعد الله قال صفتا سعد بن سعد قال قرات
کتاب طاب من طلال الی ارجل یحیی و الحسن ثم روی عن ابائک علیهم السلام انهم
منوا امن الکلام فی الدین فتاملوا لیک الشهود باننا نمانی من الحسن ان نکلم
فی فاما من الحسن ان نکلم فکم فی کل ذلک فاما ولوا ولا نکلم ثم الحسن و الحسن
ان نکلم علیه فاذا اخرائه کبر من فلفه و صنفین فغیر انجه بالاکتفم از او که است به حق
طوبی نواز شد عیا فی هذه ثم ان الذي وی فی الی تالیف هذا کتاب بعد و اول علیه
من الاصل ب من طریق الی ج صدا و من سبیل البدال و التوفیق فاما فکم لهم ان نکلم
و لا تیه ثم لیک ولوا و لا استقوا و لا تشبهوا و لا روی علی هذا هم عنه و احواله
قراست علی کتاب مخفی علی ذکر علی من روی و را تم فی الموضع و لا یسئل مع اول کتاب
و روی و لا یسئل فاما ولوا سبیل بن الکلام و یفید فانیه علی مرکم و انهم لمانه
عن صفی و اسما کین من اول و صنفین من بیان الدین و من المبرکین فی الله
صتیح و انما یسئل لاسو الحاج فانیه فی فاما من من فیکم فانیه و من المصنوع و هو ان
الکلام صفتا لیک من الله و در تعقیب و در بانهم و ششست فکم علیهم انتهت سیارته
بالفاظ و قال ابن زینب بن زید بن ابی جریه صدوق اما یه بر و نشند ان او را
الاخبار ففی فاما ولوا و من هذا اول فاما و در کثرت فی الاسلام چون معلوم شد

که زنده رانده و در حال سنجید و در تقدیر است اکنون حال او نیز در حال است
حق باید دید علامه و ملکی از راه طریقه در جواب بعضی احادیث بعد از آنکه از کتب
معه نقل کرده که هرگاه از بعضی سبب علی در سنجیدن که بعضی نقل میشود و سبب باید
معاونت عالیه و سبب می باشد که در سنجیدن است و اگر این نقلی بوده نقد است
قدت و سبب بر آن خود نقل با بدست می باشد که در سنجیدن همه بدست و بدست فاش شده
و در سنجیدن است که بعضی از نقل دفع شود و از آن جهت که بعضی نقلی است و از آن جهت
شبهه را بنمود و تنظیم را گفت که علامه ملاحظه میشود اما بعد از آنکه بعضی از سنجیدن و سنجیدن
سنجید بعضی از سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است
فایده این نقلی بلفظ المقدس و هرگاه مستقیق شود و از آن جهت که در سنجیدن سنجیدن
واقع است و سنجیدن مستقیم شده و سنجیدن است که سنجیدن را باید عدم سنجیدن و ولادت
عدالت می باشد و سنجیدن است که سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است
زیرا که حال سنجیدن با فاش شده و سنجیدن باقی فاش شده و سنجیدن است که سنجیدن است
ملاحظه ملاحظه ملاحظه ملاحظه و سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است
بسیار سنجیدن است و سنجیدن است که سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است
در نقلی و سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است
اعلای اهمیت اظهار کرده اند و سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است
بسیار سنجیدن است و سنجیدن است که سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است
عدالت و سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است
این که از آن جهت که سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است
محمد تقی مجلسی در رساله فارسی که بنامید اصل صفات و سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است
طایفه سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است و سنجیدن است

ان نجیبی نگور کرده جناب باو یک بزرگان از اصحاب اسرار اید عظیم السلام
علی ظاهر خود که از جانشینان نبوی بی بهره اند بخدمت میزاید و میگوید بلکه خوش
اول که این رفیق اعلیٰ رسول طراست مسلم و سکون چون ای است طایف حضرت
همگی را با این راه تکلیف نموده اند و علی که در اصل و دوارین این بوده اند و این
راه در آن و نه بوده اند که به راه تکلیف فرموده اند و این که بر بغیر نفی نیست و لیکن
علیه نفی این مستحب بود و از سبب آن همی فایز گشتند مثل رشیدی و کیس این و ما و
نفی و سلیمان و قنبر و جابر و عقی و غیر اینان اصحاب اسرار اید همی که علی بی خبر
از حق عدم او را که احوال آن علم اضعاف و مرجع این کرده اند و این که بر تریغ نفی
سیت و بی بهره اظهار آن به این و شنبه و علیه من امیر و رفع طاعن از اما
حال صغیر و یک بر اصول بود و مستغنی پس از آنکه صدوق طایفه شیخ این مایه نبی
و در اصل از شیخ با است و خود نش از احوال او بعد از عدم و روایت میکنند قال له فایز
بویم ترم اصحاب رسول اند هم می لم یبق بعد از این اصحاب و ابو جابر
سماں بن قریشه انتی فخره پس شایر بر عدم نمید که لا یکنی علی ما کنی حکایت
مندی از اصحاب که حکایت نزد علمای آن عشیره از عقبو پس شمرده شده اند و
فقد بارس الخیر الله و ما به بیهم و بیس المعبر بوده باشند با طمع و طاعت و با
و نادر که شواهد علی و عقبه که از اوستی که حال حواریین قائم بعد از آن و ان کذب
صفت باشند که فی ما که حق تعالی در حکایت کتاب مجید خود با انواع معارف است
سند و باشند معارف مستقیم آنها را بر تشریف دارند و از او به فایز ان خارج گویند
و یکدیگر که از که بر تشریف از جابر بعد از اصحاب که می اندازند که در زیر قلعین
و محبت بهر سیده باشند و در حق شان چنین روایات و قبیل و نقل داشته باشند
در حق کمال شنبه این که که با وجود اعتقاد و عبودیت و صدق و حق و اطمینان

[illegible]

بکار برده می‌شود اگر یک امر برای عیش و ول بر طهارت و زراعت باشد و اینها
بر خلاف آن اول را ترجیح باید داد و هرگاه که عوام است یعنی مردمی که در شغل
اصول نیستند که فردان بحدی بعد از اصلاح اینها طاعت است و بداند
طاعت است و در شغل و امور این اول بر اخلاص و ایمان است و یکی
از آن بر تقدیر است و دلالت بر حق میکند و اگر مردم از آن وکیل خود بگویند این
ناوکیل بر تمامها می‌باشد که آن صحابی از او سیره نایان و اعتقاد و توفیق و سبقت
خارج نباشد و در اعمال و افعال و مهم سخانی فردان و حدیث با شش بجز در
موت که فی الواقع بعد از بی‌نیازی از اصل الاصول علت صفتی است بر هم رفته
و او را هم ضم غانی و در اعتقاد کنند بعد از آمدن ذلک و از اینجا دریافت شد
که همه بر ششین ملاحد و مشرکین که عقاید برای طلب دنیا و طلب متاع و پره
است با ایدم صفتی شده بود و غیر از اصلاح و تفسیر مردم کاری نمیکند
سید نشند و بعضی صفت که ای آنکه هم را که ملائمه از او بد صفت تمام آسین
کنند و در تریاق سودم مصالح بلکه تریاق سودم که در شش صفت و شش شخص
صفتان لغت پس قدس را می‌است پس بعد از صفت فی ذلک و ذلک به طاعت
المبیین غیبی که محبت بن و محمد بن و عاصیه را با عوای عزوجل به وقت ده که عوا
اعادی او را به سلوای خود بر صیده و اساس اصول و تریاق خود را به دربان
مستورات آنها که استند اندک لافقی علی المستعین الی ابرین قوله که ظاهر اظهار
تشنه میکند اعم به آنکه اسودک الهی فی که مراد و پیشانی از عوای و نفس نفیس بودی
که است که عوای بنیامن بعد باید دانست که صفتی لفظ کار به سیر فی به الله
عزیز الی الله است که مولوی در باطن خود مستعد است و در باب غایت به
مردود و الاصل در باب لغات و تریاق و شش و حق آن علی قیاس که سیر

مترجم بشیوه سلیق می شود و در بر مسلک و مذهب است که در اصول و بای پس بر و بسبب تسنن
او بعضی از این باشد و این اشیاء نادره بر بعضی مدعیان علی الحب و لالت و در بر که
او ذات خود را از غیر برات شریعی مجتهد است و القیاب اصحاب کبار را از این
به کمال و در کمال و در بعضی سید علی حضرت را نفی می گویم الله و در اظهار تسنن
او و القیاب نفس الامر باشد پس گویند و اصل سنت و در تقدیر و نقل مشرک است
ایشان مشرکی کرد و لیکن نزد مجتهد الشافعی می باید که مشق تقدیر و نقل نباشد چه
در موافق مسلک و معتقد و الکلمات صحیف و نسخ و بعضی امیر علیه السلام بر زبان
نم مهربی کرده و در میان خود اظهار معتقد خود را از این است فیما بین القیاب بعضی
مطابقیم من صفت لا شریکان با اینجه فالک تحقیق و در اتفق کدام و الله و بعضی از این
است زیرا که در این صفت خود و کمال علی اعلی است زیرا که اصحاب تعقیب سید با این صفت
و قاع انظار من فالت و در و القیاب معتقد با بعضی است لالت و بعضی از این
با حکمت قیاب امیر المومنین کشف الاشیاء است و بعضی و بعضی حکمت و بعضی است
که صاحب القیاب قدس سره را مؤید و گویند از این اتفاق هر یک است و مدعیان خود را استقامت
لا سلف و معتقد من صفت قاضی این حکایان بر روی بگردانند و میگویند که قاضی
مذکور در انشاء حال علی بن هم الفرضی نوشته که در باب بعضی علی ابن اسحاق
و الکراف از روی معتد و در نود و لالت کتب علی ابن اسحاق لا یقیم مع القیاب است و
حال القیاب این نفس بر اصل معتقد او و در ما برین کتاب این حکایان علی هر
و قیات الاعیان مانند افتاب و قیاب است که در قیاب و قیاب است و بعضی
زبانش جاری میشود و آنچه و الله مستغنی و در ترک این افتاد العبد از قیاب
که کتب و در جانب هندی انعام مشرک و کتبها مؤده اند با این جهت از قیاب
فی ظاهر و از قبل که در ترک او است و کتب از این حکایات است که در حکایان

و آنکه سادۀ لای علیجات شمع رفت چون در شب اهر در میان رسید بطرف رفت
و دست برداشته مانند آتش شد شمع و از غمی تلخ شده نجات داد کردید و دیگر که پیش
آید شخص شکایت آنرا کرد که کبر شمشیر ضعیف عطریه دریا فتنه که اولی تکرار لغزش
چرا که که عطریه انسان میزند با بدون آن چون ضیق تمام از فضل مندرت جناب
محبوبه منوی ابی است بر مقامه جواب ذوالفقار که آن والدۀ عالی بعد جمیع نیست
ارسل فرما بدانت موقوف دانسته والدۀ ولی التومنون و بیده از منتهای تحقیق و تکرار
نظر کنی که کنه رطل اگر برادران الکفار اصل سعیت است لولا کانت او کرم
مندیانی ماری فی الودنی عن الکافی از منی به کرمای جامع و الکون به از ابعاد
و اگر چه است مندر اصل عن العنق و از ما به در صدرت کثرت احوال انفا
که سوزنا و بعضی الاخبار و سببی و سببی و سببی در از یک ایات قدسی
بر ضرور و الاجرت از منتهای امور بقوله عز وجل الم تکن الرضی الله و رستق لیتا
بر و انفا فاولک ما عجم بینهم و سارت مصیر اقال محمد بن الرضی صاحب
الوایی فی تفسیر التفسیر بالصافی و فی آلاءه و الامتاع و حبیب المجرع من موضع
ما یکن الرجل منین اقامته و ید و عن النبی به من و رستق من الرضی و الکافی
شیراز من الارض استوجب الطبیة و کان رستق و بر اهریم و طبعه و طبعه انی نقاب
افتریل فی الکتاب التفسیر انفا و رستق من ذکر ما فی ملاله انظرین و ستر
الاعین و چون نقد ان این بر و امر از ابا عبات و انفا نبات طریق
است پس همان اش در کانه یعنی که کبر که جناب سید از جامع اصحاب کور
مباکی و بی دینی نظریه خود را نشند کوه خدیر بر مان غنچه بی با و کبر که جناب خندان
نبت را با و به صفت و سلامت حضرت امیر المومنین نبوت و نامتهم
ساعتند و نماز یا نه از دوزخ و محسن سما به را لعنوب دره بر شکم مبارکش سوط

سقط کردند و عاقبت در میان ایشان سوزش و فتنه گانی نذر کرده اند و اینها
از کتب معتبره برگزیده و در فقه شریعت کمالی از اعیان بود و قرار گرفته اند
از اختلاف عظیم تواند بود و آنچه از فقه برای فتنش و کلمات مستحبین نسبت قیاس بر اینها
درست و در مورد سیر از مجلسی صاحب فن البقیع درین عجز و خود ده من المجهولین
گفت که تفصیل در سبقات این باب تواند گنود که مانند سبقتی که برده نشین شده
و مثل فایان در طایفه از کتب خود از دلیل کردی که کان می درند و بی بر نذرند و از
بود و کثرت شکنجی عمل افتاد و من مرد و با درین سست شد شکایت بین اوجی بود
من هست و فاضلت من بوجوبی چه در کار من است اینی گفته اند اگر استغای می
ماند چنین و اگر چنین مثل فاضلین و تن بذلت از اداری و از ادعای فاضلین
حجت و رضی از کتاب بعد و میبخت قیاس معلوم اینهمه فتنه و عصبانیت بود
فان الهیت البصر کافی البت و معنی آنکه اینهمه عجبش و غرضش بعد از آن بود
که در اینها خلوص و تامل بسیار در انظار و فتنه نامی نگذارند که اعتدال به
المجلس پس خطوط لاطایل و تقریرات بی اصل از مصداق گرفتار شدند به ارج
فی بوم عاصف لا تقدر ان ما کبدوا علی شیء ذلک هو الغدال السعید و از ادعای طالب
تفصیل تمام کتب و معتقد میباید: المداد السدایه و بوم کرده قدرت الهی
را تماش کند که کمال اسانی ندارد و فتنه المحدثین فتنه اصحابی که تمام شد و بماند
بود و بهر حال خطا و ان مجید و زیر کرده شدن بعد گذارش میباید که با عصف
شک یک و تفصیل بودن قیاس در مهمات خلافت بعد یک و در بر روی مصلحت
در حسن انتظام خلافت ملایم چنین و بی استغای این در وقت امیرالمؤمنین
و مشوره های طوار از اسباب انتظام ریاست آنها قرار دادند و وزارت را باین
را در نظام خلافت خود بر خلاف آن و در شان من چنینی در بعضی وزارت

استدعای فاروق عظمی که صاحب تکریم از اهل سیر و نوارنج عمل میکنند که حضرت
امیر امام حسن و امام حسین و غیره را در شهر اصفهان به امان گردانید و اقامت
مستقر بر روی عتبات اوی نمودن که نشسته به نوارنج و تلمیذین در آنجا بجا
آید مستغرق در عبادت و تفکر و تلمیذین او در مدینه طیبه گردانید و او را در آنجا
جمع الهمین صوفی سید که با او تکریم کرد که بیعت اهل بیت در عهد و عهد با کراه و اجاب
نموده و اگر تلمیذ و تلمیذین است امیر حسین است باری در آن و شد و اخص و وفا
و عودت اهل صفای عالم دنیا که طریقه عبادت در آنجا و ازین در تلمیذی از او
که فعل سیدان و بارزایان بر کاه سوگ تلمیذ باشند در باب اعتباری سیدان
اعلا و صدق و الصادقین حضرت امیر المومنین و ستمای شری ائمه با
در مسجد نبوی بر سینه کعبه عبادی و عداوتی در دل من است کافی بخار الانوار
و فیروز من لغایت الصدوق خالف نفس الامر سید سید و با اینجه تدریس و تلمیذ
و هیئت بر آنست با دعای از بر بیت ولای این تلمیذ قدسی که الی شریف و وفا
کردن میشد و طبع آن عداوت اهل بیت را بدو نشی اهل حق که نشی و تلمیذ امیر
المومنین اندی از آنکه عجب کرد و در دل تلمیذی نشی که امیر کرد و سیدان
و دیده باران نشی و عداوت از زبان درازی عتباتان رو با سیدت در دور باران نشی
و ناموس بکبر او که ناکس و دستان نامی عرب و علم را بر آنین سعید و در و
در و اینها را مطابق کائنات نشی و در هم تلمیذین الصل مطلق سیاه گردان ربا
المس علی اسوام و در شد و عداوتهم ملا یومند اخنی بر و العذاب الالم خود از
فراتر از داده الخ عداوت در آنکه ان عالم را که تلمیذ و تلمیذین محمد و عتبات
استقامت در و بر ناید معذور از آن و ان عبارت غریب عدم است که فراتر
حضرت امیر از کتب شریف است و عداوتهم فیل ما سیدان رو گشتی را فراتر

[illegible]

[illegible]

نحن من المتقنين ومع ذلك اكتب تبيين اينهم ثابت است كرمه مني ان
او جامع الصواب به بنسب خود برادر خود و در عهد دولت افرار خود از من و الكتب
نارويي بنين من بنين و صد و نهم في علماء عدنا محمد بن ابراهيم المنفي قال في بيان
ابن مودس الطوسي عن ابن عن ابن مودس قال اخرجني الى المسجد المنفرد مع اهل اهل
ابن مودس من تخرج الشنة كان اربع طلبة و اربعة وعاش و مودس بنين و ذلك
عليه فان كان في هذه العنقود ما معناه فما اقبلوا صدقوا و اقبلوا صدقوا و اقبلوا صدقوا
ثم قال من اشبه الناس ان ينفى عنكم كذا قالوا صدق ابيهم و مودس بنين و ذلك
ذلك قال فان في انبث الاشياء و اسوقا فيما فعلت قال الله تعالى في محمد كذا
لقد كان لكم **مخرج** اعد اسوقا سنة قالوا من لم يابا امير المؤمنين علي بن ابي طالب
ابراهيم بن محمد و قال في قوله و ما يدعون من دين الله فان قلت ان ابراهيم
سوف يكون من غير ذلك و ما يدعون من دين الله فان قلت ان ابراهيم
قالوا في العذر و في حاليه لو اسوقا ان قال في قوله لو اني لم فخره انما هو في
الي كرسى شديدا فان قلت ان لو ان كانت ابراهيم بن محمد فان قلت ان
بهم فخره قالوا في العذر و في حاليه لو اسوقا ان قال في قوله لو اني لم فخره انما هو في
قلت ان يوسف و عاب و ردا السجين رب فقد كنتم و ان قلت ان ابراهيم بن محمد
رب فانما را سخن عليه قالوا في العذر و في حاليه لو اسوقا ان قال في قوله لو اني لم فخره انما هو في
قلت ان يوسف و رومن فخره و ما يدعون من دين الله فان قلت ان ابراهيم بن محمد
عليه العذر و في حاليه لو اسوقا ان قال في قوله لو اني لم فخره انما هو في
تفتوا اني فان قلت ان لم تفتوا و لم تفتوا فان قلت ان قلت ان تفتوا و لم تفتوا
على فخره فذلك سكت فان قلت ان العذر و في حاليه لو اسوقا ان قال في قوله لو اني لم فخره انما هو في
و لطف بان من طوفهم و اراهم في حاليه لو اسوقا ان قال في قوله لو اني لم فخره انما هو في

عقود غلامه حضرت ابن است که جناب امیر علیه السلام را خبر رسید که مردم در ترک جواهر
باغهای غنی نشسته و از تعجب ان بامی بعل و متعین گفتند میکنند و چون و چرا می بیند
با عدم را تو جمع کرد و از آنجا برضیه برادر بعد از غنا فرمود که در وقت غامی نشسته و
کنی با امیر ایسم و در از روی طوق بنوط و در اختیار از ان پیوستم و در فرار و
بوسیله و حضرت مسلم و در از انجا که بهار ان هم اعتقاد کرده ام و از اینجا حال
استلال عمده مشکلات امامیه این صلیه سعید با فضیلت امیر علیه السلام بر موسی
معلوم شد و العاقل کیفیه الاثر ره و چون عصمت مابث ان علی و سلسله الاثر
فرار خود را با لای جنبه نایه الاثنی را کرد اینها باشند برای حضرات رخصه مقام امیر علیه السلام
و علی و غصب نبوده باشند و عجب تر آنکه نظیر و انیت و رخصه رکوعا روح اعظم
و بهر وی مردم اقرار به فرار نموده زبان شمع و نور و فیض و ملکات نبی مذکور
نیک باشند و خود اجانب امیر که بر و انیت شیخ صدوق فرد کامل امامیه ثابته است
نظر میفرماید غرق انیت که مگر غرق انیت سبب شمس الصلوات و صفوی
نیت و امن و از انجا که عظیم السلام نیا لوان و بر تقدیر محبت و انیت مطابق
معاور و رب اقرار بخوار خود و لولکان ساعده فرمود و علی و انیت شفیعیان که هر
بر فرار نبوده فقط برای تطهیر و اصل خود و دارت مقدس انبیا و اعلی القوم را به
نیت مالانیک مکر نموده چه میگویند ان از انجا که ای عذوب موسی و منابر اسید
الانبیا و در فرار اگر بجز از انجا که در است منو بخلاف الانواع با اتفاق التوفیق
و اگر مراد قوی از ضعف و در و کرد و این در وقت جواهر است پس برای علی و انیت
شبهه کاشد به اخباریم و طفت به اخباریم مسلم است کن حالت که حضرت جبرئیل
در مقام فرعون و جناب پیغمبر و در و کفار را شمره که بی فرار انیت فرموده باشند
و اگر در اصل و در انجا که رفته اینهمه باشد امیر اندر انماع اینهمه برده و انیم

[illegible]

آنکه یعنی اعتدال و معتققت اعتدال یعنی بر جناب فاطمه زهرا است و نه بر محمد و دیگر که
با وجود اتمام کتب که امیر المومنین جناب سید زرار بر دراز کوشی سوار کرده و نیز از آن
فردا هر که که نشسته و بنده کرد و ایند کمانی حق البیتین عا مرتفع را از آن که فیکمان
فرود آورند و ملافتند و بنده که قطع نظر از انعامی بقیت مدعی می نشیند بعضی از
سبقت فطیفة اول کن به شیخ اختیار کردن اندکجا عزالت و تدارک کن و کجا قرار و
ناروی پس قلمی شود که لزوم این اعتدال بر جناب باب حضرت معصومه موجب
انعام و مستحق با بریدیت و لای اختیار است و به دست لطف و بر و ریت و در
عجب است که مکتوب امیر المومنین است معاد که انوار شوری و لکها و روح و از انعام
الی و در القدمات است از قسم و دلائل الای با شد و حال آنکه او معتقد بکلیع انقیاد است
بنده و تشیع اهل حق ثابت و از امیر المومنین که مکتوب المومنین و صدوق البان
و کتب کلامیه و علل الشرایع از جناب سیده و حضرت امیر نقل می یابد الزام با فخر
با شرف فاطمه و با اولی الامت با و فخر لکوا ان بعد از منی جناب با فخر نه امیر و فخر
به نظر معصود از ان تعقیب کنایه منشی مشهور اگر است بر اصول شیعه است نه
بر مذنب اهل حق عبادا با لک مدعی معصومی را و نقل از این چنانچه فخر و فخر و
از دایره تشیع و افعال عمر و مذنب لای صلب و مواجع از ان نقل و بگویند امور و
تشیعات الزامیه لازم آید دایره منیل و قال بر معنای شیعه و یا ده ترنگ فخر
شد زیرا که بنیاد عدل و الزام مطابق تعریج و اولی ما بعد مستحق اهل البان حق
نداده اند پس در کتب شیعه باید دید که با الزام اهل حق بر علوم معصود نه از ان
معايب و قبیح نسبت با بنیاد و علیهم السلام کرده اند که معصود فخر و فخر طالع
و در کتب کتب اما از اینکه تعریج بنام کتب در کلام عمر و واقع نشد پس این خود
معصوم است چه خطاب مجتهد است که مدعی تشیع کتب اهل حق نیز میکنند و فخر

بالمخصوص عبارت حق البقیین که اهل انالی و لبان بران اطلاع دارند و بر او انصاف
نموده بود و بعد از بیان عبارت بجز که در سال گذشته بودم آنجا نمودن که محمد مجتهد
از زمان و بدو و دانسته از آن قبایل گفته در بنبرض آزاد و ای نیست فرمودیم انصاف
نموده آنچه موافق او احوال برده جواب استحقاق بر اصول و در دیار است و فیض عینی
مبین و شمس که گفت که اگر حق بود عین که بر حسب بصیرت دانسته بر او در حق
صل کبیری معلوم نموده شد و گفته شد که برای طرف دیگران و بعضی امور در میان عیال
و محقق نیست خدمت مجتهد مستغنی بشویم و بیرون رود و در میان ایشان این
و در قصود که مثلاً در بیانها در شیخ عینی میکند و میگوید که علمای اهل سنت
با اصول این که حق است شهادت امام حسین که بر زمین او واقع شده متبذد و دو
ایشان را از عقبات ایشان که با حق در پیش بود استحقاق رفته و داده و بعدی که
بر بنشین و احوال که بلا و در ایام محرم مردم را بکریه و زاری می آید و داده و در و از بنیم نماید
کرده و از بنات مخالفت نیز بر حسین و اطال شهادت امام حسین که در آن روز
عظیم از دنیا و جوایش گویند که و فاسق با قافه بوده و الاصلع احد منها لا عامه در
اطال آن وقت و سیاه گفته و با مخالفت بر بر عید بنیم خودش یکم و او معتمد
فی حق القول ثابت گرداند و آن رسد که در شرف مخالفت یعنی نمره مخالفت بنیم
کند و و بعدی در بی مخالفت و سنان افتد که خلقی و ای و حق را در شام و در و ان شام
از کار موجب بدگوی گنجاب امیر المؤمنین و ابو الزما که در دیار این شخص
که پاره و صفش مرقوم شد با اینهمه از دایره تشیع خارج میشوند و اینکه با حضرت
جناب تشیع و سواد بحق خلیفه بر حق و حق مطلق عاقل و معنی و بنابر سید بن
خمس اصحاب علی با ط محیط و دایره تشیع می باشد و بر نقد بر اول جناب مؤمن
معرض قابل کدام مدو و نیز است آنچه موافق مذکور فرموده شد و امید است

مستند بوده باشد با بصیرت مذہب مذکور قلم انوارت رقم شود و بنوا و توبه را
نموده لم یذکر العبد الخیر بعد الخیر و بعد از آنکه هر چند عبادت این
چنین و بیادوی الایمان یعنی در این مقام است لیکن بعد از آن چنانکه
برداشتند آن روشن است قلبه بفرمایش کتب و بعد از آنکه بعد از این
مذمت و دل آنکه بواسطه ثقات که گفتند بر این مباحث اصدش کرده و رسانده
اند بدون او پیش فخر رسیده و منت را از نظر و عدل شرعی برای مسمی
نموده مذکور و در بعضی عجیب است بعد از آنکه در کتب و انوارت و شمع و شمع
نسبت به محمد و والد و علمای مذہبش و بیع کرده مع این اسلالت روی
و فنی و منصف که از طرف ثانی هم توقع آن باشد و پس الحی طیب اهل ملک
ایر که در کاه و زمان سابق سال بیخده مستغنی بعضی اصحاب و اصدقا و بنده
مولانا رشید الدی و در او و در آنکه بعد از توفیقات و ایامات و سخت کوی
و در سنت کوی که در نظر الی الوجوه التي لا کرم فی صدر و در آنکه از سقا بله بی
مجلس آن احوال کرده بکمال نری که حوصله شری که کتی نشی آن شود و در کوی
او احوال و در حال حبیب معنی و در اسلمت گفتند و است به کاتیم هم غلبه از فتوی
بهم نه نشند چنانکه به کوی عیان است پس فی طلب را تحقیق ای که به کوی
بزار الایمان الایلاف ای واجب و لازم که در کتب مذمت صیدیه و در آن
نموده الخلف است بصیرت و صاحب شوکت عربیه و عذرات معنی موصوف میاوند
اکلاک و فضل اهل حق را در آن کتب بکلمات شنیده و فیه بغیره میگوید هم
از چو منی و در نیکداشت اکنون با لغا و لیکن که معاشه اهل سنت و بی غرض
مستندین صاحب فقه علامه دلموی قدس سره العزیز و مخلصین رشید المصلحین و در آن
ششمین نظام خود را به شمی بگوید و در آنکه در آن کوی برآمده است خود و واجب

واجب بود پس بدین جهت که اگر در جواب اکثر بن طالب نشان بر ملاحت ملاحظه
بسلامت مسدود کرد و بر عید از این خواستیم نسبت بجهت و روانه ما بعد و دیگر علما
در جواب او از زبان قلم خود جواب بگوید و اگر نیز از این و در بدین معنی موافقت
رعا در آن قدم موافقت علیا خواهد بود و امید الکسیریم. از قلم نویسنده و معلم
که بر حیثیات افلاکی و سوره‌ای بلکه صافتر از آن و جعفر زانی و جواب طالب خود علیا
سودان خواهد شد و منتظر صبر خواهد بود و اگر چه تا مضامین این بن علیا است
و قلم نگین گفته میشود که در عالم رویا هم بر سواد علما زمان بر آنز عبور کرده
و شد و بر این طالبان اعلام صیغه از اعلام بود و بهیچ وجه امید که در تفتیش نام پیدا
معیول الاسم و الحکم و تحقیق رسانی خواهد بود و اجود او شش و شش گفته بود
خود بن خود و از آنکه انتانت است همچنان آبا و سنی و از هر تقدیر بر سبب
اینکه با تمام مردم این بن مشهور میشود که نام سیده و لیل حافظه ابو اسمعیل
است و از آنکه او را شش حافظه محمد عثمان و شیخ عبد الغفار اند که در اعلام
باطنی و کشف حق بنی و در استیلا بقیه طرب و کشف بویژه از کبار اولیا
و بعد از آنکه در تعلیم و تشریف دینی اسوده اند و از اولیای ربی و نجیبی
مستقیم و از اصفیای صریح الجامع اسودم گفته درین ایام بمطالعه رب که شرف الهی
غایب شده مبلغ مع و وجود طبع تحریرش مکرر و با نیت تقدیر محصلین است
و اینها است این الصفا و دارند غیر از شرفه علیه علوم قلب که در طلب
تقصیل جویش تکرار و در میان می دارند ممکن کرده اند که اکثری از
توجهات رب که مذکور بی آنکه نوبت به پیش رب در تکریر رب بن خود و در
عز و دو گفته و حکم با راجع و در سبق الباطل کان و هو قانیم با شنیده رفته و آنچه باقی
است بنابر آن سوره هم و غفلت از اصول یا از اسم کتب و تبدل در نقل است

[illegible]

محیط دیده اینها که در وقت انوار طایفه مصداق من الی معن الکافین و اولیای سید
 و اولاد بود و در بعضی میان اینها که مادرین مامون و اولاد او شده بودند
 است که بیک در کس از فقیهین اینان با حق مگویش صفح گوایم بند
 شدیم که از فقیهان در این کتاب که شش گوشت خاک نام برآورده
 باشد و اینها پس از کتاب این جایی است که عبارت شش فقیه نیز بنویس
 است و در این عبارت فقط کاین الکافی که مضمون و مضمون از وضع سعی شده
 میبود از آثار اعیان ملازمان بکیده و بیا و فقیه است که کتاب اینها بنویس
 با آن تفصیل که نوشته اند در بعضی از مصنفات مؤلف نقل میفرماید و این نیز در قصد
 نیز بگوید که اگر عربی الکافی باشد نقل است از قال لم یقبل نیز از حسین الا
 سیف جده ای لانه الفقیه و الحسین باغ علی و بر قدر که از نسخ این کتاب
 نیز فقیه رسیده و فقط کاین کتاب را در این کتاب و در این کتاب
 باشد و فقط این کتاب که نوشته شد یعنی در این کتاب است بلکه
 معلوم شد که در اصل یا نقل گوایم از این کتاب و نقلی رفت که اینها
 در بعضی و نه فقیه است بر نیز در در لفظ کاین فقیه ابو بکر الکافی است یعنی
 ضعیف علامت نیز بدو و نه فقیه است و نام حسین علی الف سنیان است و بر
 مستند اینان بر بوی اربابان است و لفظ کاین که این الحقیقه نقل میفرماید
 مشهور است باینکه فقیه نیز بدو و نه فقیه است و نام حسین هم و همچنین نقل میفرماید
 و خطای امام مظلوم مشغول شرح این فقیه است و فقیه کاینکه به این معنی
 الی الصواعق حاصل آید بهجت بر وجهی مشغول این بر دو شکل فرموده پیش نه
 بهجت زشت و در نه ناسی طایفه و فقیه و اولاد و نام مشغول بهجت بر رسد که
 فخر و فخر است نوشته گوایم و اولاد نام ارسال نیام که برای اهل بصیرت

یا ملازمی باشد ، مانند سایرین نظم و ترتیب را هر روز خاک افتد یا چنان
نظم شخصی است که با دماغ که هیچ دانی بجز بقای نه مکر حاصل روزی نیست
بکنند حاصل این سکین دعای نه و نظم در افعال با عباد من الله عنه فی کل ام و لیمن
الفعال ربنا اغفر لنا ذنوبنا و حسناتنا فی امرنا و نعت قدرنا و العفو لنا علی
القدر الکافرین ربنا علما علما و ان لم تغفر لنا و نعتنا لنکونن من الخاسرین
ربنا و نسئ علینا صبر او نغفرنا مسلمین اللهم ارزقنی بالقراءة و العمله لی انا ما و
لله و روی و الله العلم الذی به ما نسب و علنی منه ما جعلت و ارزقنی تلاوته فانه
العیل و انما و العمله فیه لی یا رب و ارزقنی تلاوته انا و العلیل العالمین و صل
علینک و صلیک محمد و الله العلیین العالمین تسبیح

